



دانشگاه گیلان

دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان‌نامه / رساله

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (دکتری) در رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان

نگاهی انتقادی بر مداخل و ممدوحان حافظ

استاد راهنما

دکتر امین پاشا اجلالی

استاد مشاور

دکتر محمد مهدی پور

پژوهشگر

علی حاجی‌زاده

مرداد ۱۳۹۰



نام خانوادگی دانشجو: حاجی زاده	نام: علی
عنوان پایان نامه: نگاهی انتقادی بر مدایح و ممدوحان حافظ	
استاد راهنما: دکتر امین پاشا اجلائی	
استاد مشاور: دکتر محمد مهدی پور	
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد	رشته: زبان و ادبیات فارسی
دانشکده: ادبیات فارسی و زبان های خارجی	تاریخ فارغ التحصیلی: مرداد ۱۳۹۰
تعداد صفحات: ۱۷۳	
کلمات کلیدی: حافظ، مدح و ذم، مدایح و ممدوحان و مضمومان	
<p>چکیده:</p> <p>اصولاً یک معیار محکم و متقن در شناخت مردان حقیقی تصوف، شیوهی برخورد و رویارویی آنان با قدرت های روزگار خویش است، در این کار مردان تصوف، خرد کننده ترین تحقیرها را متوجه حاکمان زر و زور ساخته اند؛ از «سفیان ثوری» که گفته بود: «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ زَارَ الْأَمْرَاءَ وَ خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ زَارَ الْعُلَمَاءَ» تا «ابراهیم ادهم» که برای دست یافتن به حقیقت شکوه و حشمت شاهانه را زیر پا گذاشت، و تا مولانا که فرمود: «می بلرزد عرش از مدح شقی» و نیز تا قرن ها بعد از آن، پیوسته ماجرای مردان تصوف در برابر مردان قدرت و حشمت، تحقیر بود و استغنا. اما دریغ که حافظ با وجود آنکه از شدت غرور، دست در آب چشمه ی خورشید نیز تر نمی کند؛ گه گاه در آستانه ی قدرت ها آنچنان اظهار خواهشگری و کرنش می کند که خواهش و کرنش او مرزهای توحید عارفانه را درهم می شکند و پای در عرصه ی ستایشگری و دیگپرستی می نهد.</p> <p>مدح و ستایشگری در تاریخ ادبی ایران زمین، قدمتی به بلندای شعر فارسی دارد و شکی نیست که بخش قابل توجهی از اشعار حافظ را، ستایش های غلوآمیز او از حاکمان عصر خویش تشکیل می دهد.</p> <p>علیرغم کارهای فراوانی که در حوزه ی حافظ شناسی و حافظ پژوهی صورت گرفته، هنوز جای خالی یک رساله ی مدون درباره ی مدایح و ممدوحان حافظ بعینه دیده می شود.</p> <p>از این رو، این کار در تبیین اندیشه و تفسیر شعر حافظ یک ضرورت است و تحلیل شخصیت فردی و اجتماعی و بررسی جنبه های مختلف شعر او نیازمند کاری نو و بدیع است.</p> <p>در این رساله سعی بر آن شده است که ضمن بازخوانی دیوان حافظ و تاریخ و حوادث و رویدادهای عصر حافظ به تحلیل فکر و اندیشه و شخصیت حافظ و ممدوحان او پرداخته شود.</p>	

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه و کلیات
۵	اهداف پژوهش
۶	فصل اوّل:
۶	مدح و معنای لغوی و اصطلاحی آن
۷	۱- سابقه‌ی مدح در ایران
۱۱	۲- دسته‌بندی شاعران در برابر مدح
۱۱	الف) شاعرانی که هرگز مداحی نکرده‌اند
۱۳	ب) شاعرانی که در نیمه راه زندگی از مدیحه‌سرایی سر باز زده‌اند
۱۳	- علل پشیمانی شاعران درباری
۱۷	ج) شاعرانی که درباری نبوده اما به مدح شاهان پرداخته‌اند
۲۵	فصل دوّم: دوره‌های مدیحه‌سرایی در ایران زمین
۲۶	الف) دوره نخست: عصر سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان (۲۶۱ تا ۶۱۶)
۲۹	- دلایل رونق مدیحه‌سرایی در دوره اوّل
۲۹	ب) دوره دوّم: عصر استیلای مغول و تاتار تا لشکرکشی تیمور (۶۱۶ تا ۸۰۷)
۳۱	ج) دوره سوّم: اوایل قرن نهم تا انقراض سلطنت زندیه
۳۲	د) دوره چهارم: عصر قاجار
۳۴	فصل سوّم: علل انتساب شاعران به دربارها
۳۴	الف) نیاز مادی
۳۷	ب) نیاز معنوی
۳۷	ج) نیاز به حامی
۳۹	فصل چهارم: زندگی و شخصیت هنری حافظ
۴۰	حافظ و خانواده او

۴۱ماجرای سفر حافظ به دکن.....
۴۲حافظ و هنر شعری او.....
۴۳حافظ و مشرب او.....
۴۴فصل پنجم: بررسی اجمالی زمانه‌ی حافظ.....
۴۵ایلخانیان.....
۴۵اینجویان / خاندان اینجو.....
۴۷مظفریان / خاندان مظفر.....
۴۸حافظ و معاصران او.....
۵۰فصل ششم: معرفی و بررسی شخصیت‌های محبوب و مذموم حافظ.....
۵۱(۱) شاه شیخ ابواسحاق اینجو.....
۵۲ویژگی‌های شخصیتی و حکومتی ابواسحاق.....
۵۲وضعیت زندگی مردم در دوره‌ی زمامداری ابواسحاق.....
۵۴محاصره‌ی شیراز توسط امیر مبارزالدین.....
۵۵عکس‌العمل شاه شیخ ابواسحاق در مقابل تصرف شیراز.....
۵۶قصیده‌ی حافظ در زمان شکست شاه شیخ ابواسحاق از امیر مبارزالدین.....
«سپیده دم که صبا بوی لطف جان گیرد چمن ز لطف هوا نکته بر جانان گیرد»...»
۵۷ترفندهای شاه شیخ ابواسحاق در مقابله با امیر مبارزالدین.....
۵۸حافظ و مدح شاه شیخ ابواسحاق.....
۶۰عوامل شکست شاه شیخ ابواسحاق از امیر مبارزالدین.....
۶۱معاصران شاه شیخ ابواسحاق.....
۶۲مدایح حافظ در مورد شاه شیخ ابواسحاق.....
۶۵دلیل وابستگی حافظ به شهر رندان.....
۶۸فصل هفتم: وزیران شاه شیخ ابواسحاق.....
۶۹(۱) خواجه قوام‌الدین حسن معروف به حاجی قوام.....
۷۱اشعار مدحی حافظ در مورد خواجه قوام‌الدین.....

۷۳ خواجه عمادالدین محمود کرمانی
۷۳ اشعار مدحی حافظ در مورد خواجه عماد
۷۴ فصل هشتم: معرفی و بررسی شخصیت امیر مبارزالدین (بزرگترین مدموم حافظ)
۷۵ نشو و نمای امیر مبارزالدین محمد
۷۵ برخورد امیر مبارزالدین محمد با راهزنان نکودری
۷۶ زمامداری امیر مبارزالدین محمد (۷۱۸)
۷۶ پایان دوره‌ی ایلخانی و آغاز دوره‌ی ملوک الطوائفی
۷۹ شخصیت امیر مبارزالدین و دلیل عناد حافظ با او
۸۳ اشعار حافظ بر ذم امیر مبارزالدین
۸۱ اعتقادات امیر مبارزالدین
۸۷ کودتای شاه شجاع علیه پدر و کور ساختن پدر
۸۹ فصل نهم: عصر شاه شجاع
۹۰ شاه شجاع و جلوس او بر تخت سلطنت ۷۶۰
۹۱ کشمکش و درگیری دو برادر، شاه شجاع و شاه محمود
۹۲ مکاتبه‌ی دو برادر به یکدیگر
۹۳ دیدگاه حافظ در مورد این دو برادر
۹۳ رنجش حافظ از شاه شجاع
۹۳ غزلیات حافظ در ایام هجرت شاه شجاع
۹۸ دعوت دوباره مردم شیراز از شاه شجاع
۱۰۱ رفتار متناقض شاه شجاع در زمامداری
۱۰۶ قصیده در مدح شاه شجاع
۱۰۷ شاه شجاع و قساوت های او
۱۰۹ شاه شجاع و امیر تیمور
۱۱۰ پایان حیات شاه شجاع و سفارش های او به فرزندان
۱۱۱ دیدگاه مورخین در مورد شاه شجاع

۱۱۲	شخصیت ادبی شاه شجاع
۱۱۲	ارتباط خواجه شمس‌الدین محمد حافظ با شاه شجاع
۱۱۳	غزلیات مدحی حافظ در مورد شاه شجاع
۱۱۹	فصل دهم: وزرای شاه شجاع
۱۲۰	(۱) خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار
۱۲۰	برخورد شاه شجاع با خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار
۱۲۱	قصیده در مدح خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار
۱۲۲	اشعار مدحی حافظ در مورد خواجه قوام‌الدین
۱۲۴	(۲) جلال‌الدین توران‌شاه
۱۲۴	ارتباط جلال‌الدین توران‌شاه با شاه شجاع
۱۲۵	غزلیات مدحی حافظ در مورد جلال‌الدین توران‌شاه
۱۳۲	فصل یازدهم: سلطان مجاهد‌الدین زین‌العابدین بن شاه شجاع
۱۳۳	نقد احوال
۱۳۳	اشعار حافظ در مورد او
۱۳۴	ارتباط حافظ با این شاه جوان
۱۳۶	فصل دوازدهم: نصرت‌الدین شاه یحیی
۱۳۷	نشو و نمای شاه یحیی
۱۳۷	ارتباط حافظ با شاه یحیی
۱۳۸	مدایح حافظ در مورد شاه یحیی
۱۴۳	فصل سیزدهم: شاه منصور
۱۴۴	شاه منصور آخرین پادشاه از سلسله‌ی مظفری
۱۴۵	رویارویی شاه منصور با امیر تیمور و نبرد تن به تن با وی
۱۴۷	نظر مورخین درباره‌ی این رویارویی
۱۴۸	صدور فرمان قتل عام آل مظفر توسط امیر تیمور
۱۴۹	مدایح حافظ در مورد شاه منصور

۱۵۲	تضادها و تناقضها در شعر حافظ
۱۵۸	فصل چهاردهم: برخی دیگر از معاصران حافظ
۱۵۹	قاضی مجدالدین اسمعیل
۱۵۹	خواجه برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله
۱۶۱	سلطان غیاث‌الدین محمد
۱۶۱	سلطان بایزد
۱۶۲	سلطان احمد ایلکانی
۱۶۵	فصل پانزدهم: حافظ و تیمور
۱۶۷	تیمور و تفکرات او
۱۶۸	حکایت اعتراض امیر تیمور به شعر حافظ
۱۶۸	نظر حافظ در مورد امیر تیمور
۱۷۱	نتیجه
۱۷۲	منابع و ماخذ

مقدمه و کلیات

عارف و صوفی راستین به دلیل ایمان و پای‌بندی راسخی که به کانون اقتدار هستی دارد همواره، در برابر قدرت‌های زمینی، گستاخی و گردنکشی، و یا دست کم بی‌اعتنایی و استغنا پیشه می‌کند، زیرا در اعتقاد او هیچ یک از قدرت‌های ریز و درشت دنیایی در برابر قدرت یگانه هستی، مشروعیت و اعتبار ندارد و حتی این قدرت‌ها با همه‌ی اِبْهت و احتشامی که در پندار خویش برای خود گمان می‌برند، در چشم مردان تصوف و آشنایان با کانون اقتدار هستی، پشیزی هم نیستند.

«آنکه از این قبله‌گدایی کند در نظرش سنجر و سلطان گداست»*

(دیوان شمس)

اصولاً یک معیار محکم در شناخت مردان حقیقی تصوف، شیوه‌ی برخورد و رویارویی آنان با قدرت‌های روزگار خویش است؛ در این کار، مردان تصوف خردکننده‌ترین تحقیرها را متوجه مردان قدرت و حشمت ساخته‌اند؛ از «سفیان ثوری» که گفته بود: «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ زَارَ الْأُمَرَاءَ وَ خَيْرُ الْأُمَرَاءِ مَنْ زَارَ الْعُلَمَاءَ»**، تا ابراهیم ادهم که برای دست یافتن به حقیقت، حشمت و شکوه شاهانه را زیر پا گذاشت؛ و تا مولانا که بر آن بود که: «می بلرزد عرش از مدح شقی» و نیز تا قرن‌ها بعد از آن، پیوسته ماجرای مردان تصوف در برابر مردان قدرت و حشمت، تحقیر بود و پرخاش و گردنکشی و بی‌اعتنایی و استغناء!

حافظ، با همه وقوفی که گه‌گاه بر دنیای استغنا و سرافرازی نشان می‌داد، و از تنگ چشمی و خست «ارباب بی‌مروت دهر» تا بیهوده بودن طمع از سلطان و پادشاه، همه را به تجربه آزموده بود، و از شدت غرور دست در آب چشمه‌ی خورشید نیز تر نمی‌کرد، گه‌گاه نیز، در آستانه‌ی قدرت‌ها آنچنان اظهار خواهشگری و کرنش می‌کرد که خواهش و کرنش او مرزهای توحید عارفانه را درهم می‌شکست. نمونه‌ای از هر دو نوع اندیشه و تفکر حافظ:

الف) بیش توحیدی:

«گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از هم‌تم

گر به آب چشمه‌ی خورشید دامن تر کنم»

(دیوان، غ، ۳۴۶)

**

* ابیات مشهوری که بصورت مثل سایر درآمده‌اند ارجاع داده نشده است.
** این سخن مشهور مشهور را از کتاب «پله پله تا ملاقات خدا» به یاد دارم.

- «خشت‌زیر سر و بر تارک‌هفت‌اختر پای
دست‌قدرت نگر و منصب‌صاحب‌جاهی»
(دیوان، غ، ۴۸۸)

**

- «سرم به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید
تبارک‌الله از این‌فتنه‌ها که در سر ماست»
(دیوان، غ، ۲۲)

ب) بیش ستایشگرانه:

- «جبین و چهره‌ی حافظ خدا جدا مکناد
ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع»
(دیوان، غ، ۲۴۰)

**

- «بر من فتاد سایه‌ی خورشید سلطنت
و اکنون فراغتست ز خورشید خاورم»
(دیوان، غ، ۲۳۹)

**

- «توران‌شه خجسته که در من یزید فضل
شد منت مواهب او طوق گردنم»
(دیوان، غ، ۳۴۲)

باید گفت که این گونه «تبلیغ و ستایش» قدرت و تراشیدن حشمت برای آنها و آن گاه «سجده بردن بر آستانه‌ی آنان» که رگه‌های آن را از نخستین ادوار شعر فارسی تا شعر حافظ، و تا سده‌های بعد از آن می‌بینیم؛ بزرگترین آفت اندیشه‌های آرمانی و انسانی است که ذهن توده‌ی مردم ما را در سراسر تاریخ انباشته و آنان را در برابر قدرت‌های حاکم و حشمت پوشالی آنها، مطیع و متواضع و نامتکی بر خویشتن بار آورده است.

مدح و ستایشگری در تاریخ ادبی ایران زمین قدمتی به بلندای شعر فارسی دارد؛ از همان سده‌های نخستین شعر فارسی، مدح و ستایش حاکمان و کارگزاران آنها، بخش عظیمی از آثار ادب فارسی را به خود اختصاص داده است. علیرغم کارهای فراوانی که در حوزه‌ی حافظ پژوهی و حافظ شناسی صورت گرفته و صدها رساله و کتاب در این زمینه نگاشته شده است؛ هنوز جای خالی یک رساله‌ی مدون درباره‌ی مدایح و ممدوحان حافظ - که به دور از حبّ و بغض‌های معمول زمان باشد - بعینه دیده می‌شود.

تاریخ حوادث و رویدادهای عصر حافظ، در چند کتاب تاریخی نظر تاریخ آل مظفر، تاریخ مغول و تاریخ ایلخانیان و بسیاری از تحقیقات نو ثبت شده است. با مطالعه این آثار تا حدودی می‌توان، اندیشه و شعر حافظ را که برآیند اوضاع و شرایط اجتماعی شیراز قرن هشتم است، در متن واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی زندگی او قرارداد و آن را به دور از پندارها و توهمات بی‌اساس مرسوم مورد نقد و بررسی قرار داد.

شکی نیست که بخش قابل توجهی از اشعار حافظ را ستایش‌های غلوآمیز او از حاکمان عصر خویش تشکیل می‌دهد. اما غالب مفسران و شارحان در برخورد با این گونه مدایح و ستایشگری‌ها به شگردهای ناموجه دست زده‌اند.

در دوره‌ی زندگی حافظ نزدیک به ده بار تغییر حکومت پیش آمده که یگانه تفکر و اندیشه‌ی آنها دستیابی به قدرت و مهار زدن بر رقیبان حکومتی و یا سلطه بر توده‌های تیره روز و هشیاری در برابر حریفان تازه است و غالب شعرهای حافظ در فضایی اغراق‌آمیز و گاهی ستایش گونه خطاب به این گونه حاکمان سروده شده است و دلیل محکم و متقنی هم برای این گونه ستایش‌ها، جز بخشش‌ها و ظرافت‌های ناشی از مستی و شراب خواری‌های حاکمان وقت نمی‌توان یافت. با مطالعه‌ی دیوان خواجه حافظ می‌توان دریافت که «تقریباً در یکصد و بیست و سه مورد به پادشاهان و امرا اشارت شده است، یعنی در صد و نه غزل و یازده قطعه و سه قصیده، با تعبیرات سلطان و خسرو و پادشاه و ... به پادشاه معاصری اشاره شده است.»^۱ (غنی، قاسم، ۱۳۸۶، ص ۳۶۲).

گر چه بسیاری از سروده‌های حافظ بلند و غرورآفرین است و انسان ناگزیر در برابر شکوه و وقار این گونه اندیشه‌ها زبان به تحسین می‌گشاید و سر به تعظیم فرو می‌آورد، ولی وقتی دارنده‌ی همین اندیشه‌های بلند آسمانی بی‌محابا در زندگی، خود را غلام حلقه به گوش پادشاهانی نظیر: شاه شیخ ابواسحاق، شاه شجاع، شاه یحیی، شاه منصور، سلطان اویس، توران شاه و خواجه قوام‌الدین‌ها می‌خواند و حتی به گونه‌ی بسیار ذلت‌آوری بازیچه‌ی دربارها شده و همواره به غلامی هر یک از آنان بر خود می‌بالد و به ویژه چون این سخنان از زبان گوینده‌ی همان سروده‌های ناب و آرمانی شنیده می‌شود، یکباره همه آن عظمت‌ها و سربلندی‌ها در نظر خواننده این اشعار فرو می‌ریزد و از خود می‌پرسد:

۱. تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم غنی، ۱۳۸۶، چاپ دهم، ص ۳۶۲.

فرضیه‌ها:

- حافظی که خود بر واعظ نکته می‌گرفت که چرا آن گونه که می‌گوید عمل نمی‌کند، چرا این بار خود راه آن واعظ بی‌عمل را در پیش می‌گیرد؟! و اگر آن واعظ در خلوت برخلاف گفته‌هایش عمل می‌کند چرا حافظ در جلوت گفته‌هایش را زیر پا می‌گذارد؟!
- این گونه تعارض و تناقض در شعر او زائیده‌ی چیست و کدام عوامل بر فکر و اندیشه‌ی او جهت بخشیده و او را از خط سیر «آن گونه که باید باشد» منحرف می‌سازد؟!
- چرا بیشتر آویزش‌های او با امیرمبارزالدین و شیوه‌ی حکمرانی او بوده و برخلاف، بیشترین سازش او با پادشاهانی چون شاه شیخ ابواسحاق و شاه شجاع بوده است؟!
- مرز میان سایه و روشن در شعر حافظ کجاست و چگونه قابل تفکیک است؟!
- و در نهایت آیا به حافظ باید به عنوان یک چهره‌ی رادیکالی و انقلابی بنگریم یا چهره‌ای پراگماتیستی و محافظه‌کارانه؟!

«کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد»

(دیوان، غ، ۱۲۶)

«به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت که من غلام مطیعم و تو پادشاه مطاع!»

(دیوان، غ، ۲۹۲)

«مکارم تو به آفاق می‌برد شاعر از او وظیفه و زاد سفر دریغ مدار»

(دیوان، غ، ۲۴۷)

«عهد الست من همه با عشق شاه بود وز شاهراه عمر بدین عهد بگذرم»

(دیوان، غ، ۳۲۹)

«روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی بر روی مه افتاد که شد حلّ مسائل»

(دیوان، غ، ۳۰۴)

«آلوده‌ای تو حافظ فیضی ز شاه در خواه کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد»

«دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب هان! ای زیان رسیده وقت تجارت آمد!»

(دیوان، غ، ۱۷۱)

اهداف پژوهش

این پژوهش با بازخوانی معتبرترین نسخه‌ی دیوان حافظ یعنی، (علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی) و تاریخ عصر حافظ شروع شده و در ضمن مطالعه، قصاید و غزلیات و سایر اشعار مدحی حافظ استخراج، و پس از فیش‌برداری به تجزیه و تحلیل مطالب مطرح شده در فرضیات پرداخته می‌شود. براینم که، در این رساله مختصر با بضاعت اندک خود و با استمداد از یآوری‌های حضرت استاد دکتر امین پاشا اجلالی و دکتر محمد مهدی پور، به قدر تشنگی و در حدّ توان به نقد و بررسی ذره‌ای از بیکران‌های حافظ پردازیم.

«تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش»

(دیوان، غ، ۲۷۶)

با اذعان به اینکه وارد شدن در حیطه‌ی نقد و بررسی، بویژه در مورد شاعران طراز اوّل و شخصیتی چون حافظ کاری بس دشوار و طاقت‌فرساست، در این وادی گام نهادیم. با عنایت به مراجعات مکرّر نگارنده به بخش قابل توجهی از آثاری که در مورد حافظ نگاشته شده کمتر مشاهده شد که پژوهشگر یا نقادی جز دکتر قاسم غنی و دکتر عبدالحسین زرین کوب در مورد حافظ و مدایح او بصورت جداگانه وارد بحث شده باشند. آن هم با وسواس و ملاحظه جوانب که بیشتر جنبه‌ی توجیهی دارد. به همین جهت و بنا به توصیه‌ی اساتید معظم سعی بر آن شد که بیشتر، خود دیوان حافظ در کنار «تاریخ عصر حافظ» مورد مطالعه قرار گیرد.

این رساله شامل یک مقدمه و پانزده گفتار است که سه گفتار اوّل آن نمای کلی از مدح و پیشینه‌ی آن در ادبیات ایران زمین، و دوازده گفتار بعدی آن بصورت موجز و مختصر در مورد حافظ و اندیشه‌ی او به همراه معرفی ممدوحان و نقد و بررسی آنها در ضمن مدایح حافظ است.

در پایان با اذعان به اینکه «هیچ کاری بی‌عیب و نقص نیست؛ کار بی‌عیب و نقص کار خداست» بر خود لازم می‌دانم که از زحمات طاقت فرسای اساتید معظم آقایان دکتر امین پاشا اجلالی و دکتر محمد مهدی پور که زحمت هدایت این رساله را بر عهده گرفتند، بویژه از آقای دکتر اجلالی که با حوصله‌ی تمام این رساله را مورد بازبینی قرار داده و موارد لازم را به نگارنده تذکر دادند و از مدیریت محترم گروه جناب آقای دکتر اسدالله واحد که وقت و بی‌وقت از محضرشان بهره‌ها جستم و از خانواده خود که فرصت این پژوهش را برای اینجانب فراهم نمودند صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

فصل اوّل

۱. سابقه‌ی مدح در ایران
۲. دسته‌بندی شاعران در برابر مدح
 - شاعرانی که هرگز مداحی نکرده‌اند
 - شاعرانی که در نیمه راه زندگی از مدیحه‌سرایی سر باز زده‌اند
 - شاعرانی که درباری نبوده اما به مدح شاهان پرداخته‌اند
۳. دوره‌های مدیحه‌سرایی در ایران زمین
۴. علل انتساب شاعران به دربارها

مدح و معنی لغوی و اصطلاحی آن:

مدح به معنی ستایش کردن و ستودن خصلت‌ها و صفات نیک کسی است. (دهخدا، ذیل واژه مدح) و شعر مدحی ستایشی است که شاعر از ممدوح خود می‌کند و ضمن آن سجایای اخلاقی وی را برمی‌شمرد و از رفتار و موقعیت‌های او تمجید می‌کند و زبان به بزرگداشت او می‌گشاید. (رزمجو، ۱۳۷۴: ۳۹).

شاید یکی از قدیمی‌ترین موضوعاتی که در شعر فارسی دری مورد توجه شاعران واقع شده موضوع مدح و مدیحه سرایی می‌باشد و این بدان علت است که هنر شاعر ابتدا در دربار امیران و سلاطین ایران مورد توجه قرار گرفته و از شعر به عنوان مهمترین ابزار برای تبلیغ سیاست و قدرت‌نمایی حکومت‌ها بهره‌برداری شده است. وضع محیط سیاسی و علاقه به اشتهار امیران و صاحبان قدرت از عوامل رواج و بالندگی شعر مدحی (درباری) در ادبیات فارسی است. البته تملق شاعران از دیگران تنها اختصاص به شعر فارسی ندارد و در آثار ادبی سایر ملل نیز دیده می‌شود. اما قسمت عمده‌ای از آثار قصیده‌سرایان ادب فارسی عبارت است از همین مدایح و ملحقات آن‌ها در بین ممدوحان بوده است کسانی که از خوش‌باوری یا از تلقین شعرا واقعاً این مدایح پوچ را وسیله‌ای برای جاویدان کردن نام خویش تلقی می‌کرده‌اند بدین جهت «نظامی عروضی» نیز در کتاب چهار مقاله در مقالات شاعری چنین مدایحی را لازمه‌ی بقای اسم پادشاهان می‌داند:

«پس پادشاه را از شاعر نیک چاره نیست که بقای اسم او را توتیب کند و ذکر او در دواوین و دفاتر ثبت کند زیر که چون پادشاه به امری که ناگزیر است مأمور شود از لشگر و گنج و خزانه او آثار نماند و نام او به سبب شعر شاعران جاوید بماند. (نظامی عروضی،).

شعر مدحی تنها به امرا و محتشمان اختصاص ندارد بلکه در ادب فارسی مدایح بسیاری نیز در حق انبیا و اولیای الهی به صورت نعمت و منقبت به سلک نظم درآمده است.

سابقه‌ی مدح در ایران:

با نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی مشخص می‌گردد که از آغاز پیدایش شعر دری، ستایش صاحبان قدرت، در قالب قصاید مدحی که غالباً با نسیب و تشبیب و تغزل همراه است، وجود دارد. و تقریباً از نیمه اول قرن سوم که شاعران، یعقوب لیث (۲۵۴ تا ۲۵۶) را با شعر:

«قَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ أَهْلَ الْمَصْرَ وَالْبَلَدِ بِمُلْكِكَ يَعْقُوبَ ذِي الْاِفْضَالِ وَالْعَدَدِ»^۱

(صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۳۲)

می‌ستایند و او معنی آن را «اندر نمی‌یابد» و می‌گوید: «با من به زبانی که اندر نیابم چرا باید سخن گفت؟! و محمد بن وصیف سگزی (شاعر قرن سوم) او را در قصیده‌ای با مطلع:

«ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام»^۲

(همان)

به پارسی مدح می‌کند: شعر مدحی در همه ادوار مقام ممتازی را در قلمرو شعر فارسی کهن داراست؛ و از رودکی سمرقندی تا دیگر شاعرانی که پس از او به منصفی ظهور می‌رسند دیوان اغلب شاعران پرآوازه‌ی ما آکنده از مدایحی است که غالباً در ستایش صاحبان زر و زور سروده شده است. مدح در آغاز با بیان و برجسته کردن صفات نیکویی که واقعاً در ممدوح وجود دارد آغاز می‌شود و سعی شاعر بر این است که در هنگام ستایش ممدوح خویش سخنی نگوید که کسی آن را منکر شود و وی را گزافه‌گوی و مدعی و متملق و چاپلوس پندارد، اما رفته رفته مدح، این ویژگی خود را از دست می‌دهد و چون طبع بشر مایل به شنیدن ستایش است، شاعران درست از همین نقطه ضعف پرورندگان خود استفاده می‌کنند و ممدوح را به آسمان برین می‌برند و برای جلب رضای خاطر او حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهند و بدین جهت در میان صنایع بدیعی، آرایه‌ای به نام «اغراق در صنعت» پدید می‌آید و هر شاعر که در گزافه‌گویی و بالا بردن سطح تملق و چاپلوسی و تعریف بی‌وجه و خالی از حقیقت پیش‌تر می‌رود، استادتر و هنرمندتر شناخته می‌شود. نمونه این قبیل مدایح اغراق‌آمیز که گاه واقعاً خواننده را مشمز می‌کند و باعث برانگیختن حس تنفر و انزجار وی می‌شود در آثار شاعران دوره‌های مختلف فراوان است. چنانکه عضائری رازی در مدح محمد غزنوی چنین گوید:

«صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان یگانه ایزد دادار بی‌نظیر و همال

وگر نه هر دو جهان را کف تو بخشیدی امید بنده نماندی به ایزد متعال

(عنصری، ۱۳۴۲: ۱۶۳)

۱. 2. 3 تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۲، ج ۱، صص ۱۴۵ و ۳۴۸.

در مدح این عصر (غزنوی) علاوه بر غلو و اغراق فوق‌العاده، مضامین نیز بسیار متنوع است و تمام صفات و ملکات فاضله‌ی انسانی، از جود و شجاعت گرفته تا حلم و وقار و عفو به ممدوح نسبت داده شده است و بدیهی است که خریدار چنین اشعاری زرداران زورمدار خصوصاً دستگاه تبلیغات دربارها و کسانی از لایه‌های بالای اجتماع هستند که نصیبی از ثروت و قدرت دارند و از هر چیز، جز خوشی وقت و خاطر، چرب‌زبانی و چاپلوسی، وصف با شکوه دستگاه تنعم خویش و گواهی بر مشروعیت قدرتی که گویا تأیید آسمانی با خود دارد نمی‌خواهند. از این‌رو اگر عزم و آگاهی و بینش آزاد به یاری هنرمند نمی‌آمد هم او و هم کالای هنریش در چنبر وابستگی به کامها و خواسته‌های این خریداران ولینعمت گشته، می‌افتاد و خدمت به اغراض سلطه‌جویانه‌ی طبقه‌ی فرمانروا، و دولت آن، طوق زرین‌گردنش می‌شد.

اکثر شعرای مداح به خفت و خواری خود در مقابل ممدوحان زبان به اعتراف گشوده‌اند طوری که اوحدالدین محمد انوری در سالهای آخر عمر با طبعی پر غرور ولی با کامی تلخ، از عنوان «شاعر بی نظیر مدح» یا «پیامبر ستایشگران» تبری می‌کرد. آنجا که در قصیده‌ای با مطلع ذیل چنین گوید:

«ای برادر بشنو این رمزی ز شعری و شاعری
تا ز ما مثنی گدا کس را به مردم نشمری
آدمی را چون معونت شرط کار شرکت است
نان زکناسی خورد بهتر بود از شاعری»
(انوری، ۱۳۳۷: ۲۹۷)

«خاقانی» نیز از انحطاط شاعری و ظلمتی که چهره‌ی روحی شاعران ستایشگر را مسخ کرده و آنان را به در یوزگی و چاپلوسی ناکسان کشانده است این چنین متأثر و متنفر است:

«بر زمین هر کجا فلک زده‌ای است
بینوایی به دست فقر اسیر
شغل او شاعری است یا تنجیم
هوشش فلسفه است یا اکسیر
چیست تنجیم و فلسفه؟ تعطیل
چیست اکسیر و شاعری؟ تزویر
در ترازوی شرع و رسته‌ی عقل
فلسفه فلس‌دان و شعر شعیر»
(خاقانی، ۱۳۳۸: ۸۸۹)

و نیز او در پرهیز دادن و تحذیر شعرا از مداحی یا هرزه‌گویی، خطاب به خویشان چنین اشعاری نیز دارد:

«بس کن خاقانیا ز مدحت دونان
تا ز سگان خُلق شیرشَرزه نجویی

تا به چنین لفظ، نام شعله ندانی
هر «زه» و «احسنت» هرزه بود که گفتمی

ز آب خضر کام ما رگزره نشوئی
نذر کن اکنون که بیش هرزه نگوئی»
(همان: ص ۹۳۰)

یا

«خاقانیا ز مدحت شاهان کران طلب
تا از میان موج سیاست برون شوی»
(همان: ص ۹۳۶)

و سنایی غزنوی نیز که خود قبل از تغییر حال و راه یافتن به عالم عرفان شاعری است مداح و از ستایشگران بهرامشاه غزنوی و بزرگان دربار او به شمار می‌رود احساس خویش را از انحطاط شعر و شاعری و فرومایگی و آزمندی برخی شاعران چنین بیان می‌کند:

«ای سنایی چو شرع دادت بار
شرع دیدی ز شعر دل بگسل
سخن شاعران همه غمز است
آن بدین غمز خواجگی جوید
... گرزیم بعد از این نگویم من
در جهان، بیش و کم به نظم سخن»

دست از این شعر و شاعری بردار
که گدایی نگارد اندر دل
نکته انبیا همه رمز است
وین بدین رمز راه دین پوید
(سنایی، ۱۳۳۶، ص ۶۶۸)

و درباره‌ی شاعران مداح چاپلوس و ممدوحانشان گوید:

«... ابلهی را خدایگان خوانند
روز و شب در رکاب سفله‌دوان
آب خود می‌برند و شادانند
همچو سگ خواستار لقمه‌ی نان»
(سنایی، ۱۳۳۶، ص ۷۴۲)

«برجسته‌ترین شخصیت‌هایی که سیمای اخلاقی آنان در آئینه‌ی شعر مدحی کهن مشاهده می‌شود؛ از معروفترین سلاطین غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی تا مشهورترین امیران مظفّری و اتابکان و خانان چنگیزی و تیموری تا دروه‌های اخیر، غالباً مردمی سفاک و بیرحم، شرابخواره و غلامباره و یا خانهایی بی‌سواد و لابلالی‌اند، که سرمایه و امتیازشان جز داشتن زر و زور و تزویر نبوده و خودخواهی‌هایشان جز از طریق لشگرکشی‌ها و کشتارهای جاه‌طلبانه و کشورگشایی‌هایی به منظور جمع اموال و از بین بردن رقبا و آزار مردمان، تسکین نمی‌یافته است. و در این میان متأسفانه بخش

عظیمی از شاعران متملق و فرصت طلب، هنر شعری و استعداد شاعری را در خدمت تبلیغ سیاسی اینگونه حکام قرار می دهند و با ساختن قصاید مدحی به تطهیر صاحبان قدرت پرداخته و از این رهگذر بر جنایات و کجرویهای آنان سرپوش می نهند در حالی که طبق حدیث شریفه «مِنَ اعْظَمِ الْأَوْزَارِ، تَزْكِيَةُ الْأَشْرَارِ» همه آنها شریک جرم ستمگرانند.» (رزمجو، حسین، ۱۳۶۹، شعر کهن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی).

البته معرفی کلیه ممدوحان ظلّ اللّهی در سیمای ادب فارسی و تحلیل رذائل اخلاقی آنان، بدانگونه که در آینه‌ی تاریخ منعکس است از حوصله این بحث خارج است.

گاهی برخی از شاعران مقام ممدوحان ظلّ اللّهی خویش را بالاتر از اولیاء و اوصیای الهی قرار می دهند. نظیر «ظہیر فاریابی» که در مدح مظفرالدین بن ایلدگز از اتابکان قزل ارسلان می گوید:

«شاه جهان مظفر دین خسرو عجم کز فخر پای بر سر هفت آسمان نهاد
سر ملوک جهان فخر دین که خاک درگه او سپهر بر شده را تاج افتخار دهد»
(دیوان ظہیرالدین فاریابی، ۱۳۳۷، صص ۷۱ و ۱۰۸)

وی اغراق گویی در مورد این اتابک دائم الخمر را تا بدان جا می رساند که او را با این صفت‌های کفرآلود و نفرت انگیز که سراسر دیوانش را فرا گرفته است وصف می کند:

«تو جاوید بادی که هرگز نکرد چو تو شاه پر کار عالم قیام
چه می گویم این لفظ بر من خطاست که خود کل عالم تویی والسلام»
(همان، صص ۲۰۰ و ۲۰۱)

البته برخی از شاعران سده‌های بعد نسبت به شاعران دوره‌های آغازین شعر فارسی مدایح معتدلی دارند و تا حدی از چاپلوسی‌های گدامنشانه و لفاظی‌های تملق‌آمیز شاعران دوره‌های قبل نظیر فرخی و عنصری و منوچهری و عضایری و معزی و ظہیر فاریابی و انوری و قآنی و ... که به تعبیر دکتر صفا «در اصطبل ثناخوانی» گرفتار بودند به دورند.

«وضع شاعران در برابر مدح»^۱

می‌توان شاعران ایرانی را از روزگاران قدیم تا به امروز، در برابر موضوع «مدح و ستایشگری» به چهار دسته تقسیم کرد:

الف: شاعران سخن‌سرایانی که هرگز مدیحه‌سرایی نکرده‌اند و شمارشان بسیار اندک و انگشت‌شمار است.

ب: شاعران و سخن‌سرایانی که در نیمه راه از شعرفروشی باز ایستاده‌اند.

ج: شاعرانی که درباری نبوده‌اند اما به مدح شاهان و امیران پرداخته‌اند.

د: شاعران و سخن‌سرایانی که درباری بوده‌اند و پیوسته به ستایش شاهان و امیران و ارباب قدرت پرداخته‌اند.

از گروه‌های چهارگانه دو دسته از همه مهمتر هستند:

شاعران گروه نخست که هرگز مدح کسی نپرداخته‌اند و تعدادشان بسیار نیست و در میان صدها شاعر پارسی‌گوی همچون ستارگانی در آسمان ادب فارسی می‌درخشند و دسته‌ی دیگر نقطه مقابل همین گروه هستند، یعنی شاعران و سخن‌سرایانی که پیوسته زبان به مدح و ستایشگری گشوده‌اند.

الف: شاعرانی که هرگز مداحی نکرده‌اند:

مولانا، عطار، ناصر خسرو^۲، عراقی، سیف فرغانی.

مولانا:

«می بلرزد عرش از مدح شقی بد گمان گردد ز مدحش متقی»^۳

عطار:

«به عمر خویش مدح کس نگفتم
دُری از بهر دنیایی نسفتم»

۱. در تقسیم‌بندی شاعران به گروه‌های چهارگانه از کتاب «مدح، داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی» بهره جست‌ام: رک: مدح، داغ ننگ بر ... نادر وزین‌پور، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۴، ج اول.

۲. البته ناصر خسرو نیز به نوعی مداح بوده است. اما ممدوح او بک رهبر مذهبی و ایدئولوژیکی بوده نه یک قدرت حکومتی و سیاسی. از تقریرات (دکتر امین پاشا اجلالی).

۳. «اذا مُدِحَ الفاسِقُ غَضِبَ الربُّ و اهْتَزَّ لِذَلِكِ العرشُ» (احادیث مثنوی، ص ۴)